

بعی، یکی از مسائل فقه حکومتی است که فقها در باب جهاد به بررسی آن پرداخته‌اند؛ به نظر می‌رسد، دلیل ذکر آن در باب جهاد، ارتباط مستقیم جنگ با جرم سیاسی باشد. البته حقوق‌دانان و فقها به‌صراحت قائل به این نیستند که بعی همان جرم سیاسی است و در آن اختلاف نظر دارند؛ ولی با توجه به تعاریفی که فقها از بعی، و حقوق‌دانان از جرم سیاسی ارائه داده‌اند، اگر نتوان گفت که بعی همان جرم سیاسی است و همه مصادیق و شرایط آن را داراست، دست کم می‌توان گفت که بین آن دو رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است؛ به بیان دیگر، بعی مصداق بارز جرم سیاسی، و دربرگیرنده بیشتر احکام جرم سیاسی خواهد بود. بنابراین، می‌طلبد که احکام و شرایط این جرم دوباره بررسی شود؛ به‌ویژه اینکه جرم بعی، از جرایم مطرح‌شده در حقوق اسلام است و با نظم و امنیت در جامعه اسلامی ارتباط مستقیم دارد. اگرچه بعی در قانون جدید مجازات اسلامی تحت عنوان حدود واقع شده، اما همچنان به شرایط این جرم به‌طور مشخص اشاره‌ای نشده است؛ توبه در خصوص این جرم نیز در نهاد مؤثر و ارزشمند توبه که بیشتر در حدود و حقوق الله پذیرفته شده است، چه در فقه اسلامی و چه در قانون مجازات اسلامی مورد توجه قرار نگرفته است. از این‌رو، در این پژوهش، ضمن بررسی زوایای مختلف این جرم به پرسش‌های ذیل پاسخ داده می‌شود: آیا جرم بعی فقط شامل شورش در برابر امام عادل می‌شود یا فراتر از تعریفی است که فقها از آن ارائه داده‌اند؟ و آیا در جرم بعی، توبه پذیرفته می‌شود؟ در این صورت، با چه شرایطی، و گستره آن تا به کجاست؟

بعی در لغت

بعی در لغت، دارای معانی ذیل است:

- الف) «تعدی؛ یعنی هر چیزی که از حد خود تجاوز کند؛ یعنی افراط کردن بر مقداری که حد آن حد شیء است.» (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۲۲۸)
- ب) «طلب توأم با تجاوز از حد. این معنا با مطلق تجاوز قابل جمع است؛ زیرا تجاوز، از طلب جدا نیست. هر جا که تجاوز هست، طلب نیز هست.» (قرشی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۰۷)

تعریف اصطلاحی بعی

فقها تعاریف متفاوتی دارند که مهم‌ترین نظرات آنها در یک دسته‌بندی، به این شرح است:

الف) عده‌ای از فقیهان در تعریفی که از بعی ارائه داده‌اند، آن را شامل خروج امام معصوم علیه السلام می‌دانند و می‌گویند: «هرکس بر علیه امام معصوم علیه السلام خروج کند، باغی است و جنگ با او واجب است. باید با او

بررسی فقهی جرم سیاسی بعی و نقش توبه در تخفیف مجازات آن

عبدالجبار زرگوش نسب* / سیده معصومه غیبی**

چکیده

یکی از مصادیق بارز جرم سیاسی، شورش در برابر حاکم و حکومت اسلامی، و خروج گروهی از مسلمانان بر امام عادل است، که در فقه، تحت عنوان بعی از آن یاد می‌شود. تعریف و احکامی را که فقها در کتاب‌های فقهی برای این جرم ارائه داده‌اند، محدودتر از آن چیزی است که از آیات و روایات فهمیده می‌شود و بسیاری هم در کتاب‌ها و مقاله‌های خود به ذکر همان احکام و شرایط بسنده می‌کنند؛ در حالی که این جرم، دایره‌ای گسترده‌تر دارد. از سوی دیگر، به دلیل اینکه نهاد مقدس توبه، در منابع کیفری اسلام در جرایم خاصی پذیرفته شده و یکی از عوامل رفع مسئولیت کیفری در نظر گرفته شده است، مناسبت دارد که با بررسی دیدگاه‌ها و ادله آنها به تبیین دقیق بعی، شرایط و احکام آن پرداخته و نقش توبه باغی در تخفیف مجازات یا عفو از مجازات نیز بررسی شود

کلیدواژه‌ها: جرم سیاسی، بعی، بغات، توبه، مجازات، فقه.

* عضو هیئت علمی دانشگاه ایلام

** دانشجوی ارشد فقه و مبانی حقوق دانشگاه ایلام

دریافت: ۱۳۹۱/۰۷/۰۱- پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۲۵

جنگید تا به اطاعت امام معصوم برگردد یا همانند کفار کشته شود.» (عاملی (شهید اول)، ۱۴۱۰ق، ص ۸۳؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸ق، ص ۴۸۰)

ب) دسته‌ای دیگر از فقها، بغی را خروج بر امام عادل می‌دانند و می‌گویند: «باغی کسی است که بر امام عادل خروج کند...» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۲۲؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۳۳۵)

البته باید یادآور شد، کسانی هم که باغی را به معنای خروج بر امام عادل می‌دانند، منظور از امام عادل را نزد شیعیان، همان امام معصوم می‌دانند. بنابراین، می‌توان گفت که بین گروه اول و دوم در تعریف، تفاوتی نیست: «مراد از امام عادل، نزد شیعه امام معصوم، و نزد اهل سنت، مطلق خلیفه و فرمانرواست.» (طوسی، ۱۳۸۷، ص ۳۴۷)

در برابر این دو گروه، دسته سومی هستند که خروج بر امام را مطلقاً باغی می‌دانند؛ بدون ذکر صفت عادل. این گروه را بیشتر، فقهای اهل سنت تشکیل می‌دهند: «دسته‌ای که با توجیه و تأویل بر امام بشورند و با جماعت مخالفت کنند.» با توجه به تعریف‌های ارائه شده، آنچه به ذهن می‌رسد این است که بیشتر فقهای شیعه این جرم را مخصوص به زمان امام معصوم علیه السلام می‌دانند: با این عقیده؛ اشکالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا می‌توان گفت جرم بغی در زمان غیبت وجود ندارد؟ همچنین آیا می‌توان گفت عادل و معصوم بودن امام، مانع بروز جرم بغی می‌شود؟

به این پرسش، می‌توان به دو صورت پاسخ داد؛ نخست اینکه بگوییم عادلیت و معصومیت امام، مانع بروز چنین جرمی می‌شود. این پاسخ به نظر درست نمی‌آید؛ زیرا در زمان ائمه علیهم السلام هم این جرم بوده است. دوم اینکه بگوییم فقط ائمه معصوم علیهم السلام می‌توانند با این گروه مقابله کنند. این پاسخ هم با مطلق بودن آیات و روایات سازگاری ندارد؛ و بر فرض سازگاری هم، از آنجاکه فلسفه جهاد با بغات، دفاع از کیان اسلام و امنیت در جامعه است، می‌توان گفت که این ضرورت ایجاب می‌کند که در زمان غیبت هم با بغات جنگید؛ که در این مقاله به نقد و بررسی شرایط و احکام این جرم از دیدگاه فقها و مفسران پرداخته می‌شود و تبیین مصادیق آن، به بحثی دیگر موکول می‌شود.

مستندات جرم بغی

قرآن کریم

خداوند متعال در سوره حجرات می‌فرماید: «هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پرداختند، در میان آنها صلح برقرار سازید؛ و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کند، با طایفه ظالم پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد. هرگاه در میان آن دو بر طبق عدالت صلح برقرار سازید، و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد.» (حجرات: ۹)

حکم این آیه، عام است، و حکم قتال، به صفت بغی تعلق گرفته است؛ بدون اینکه فرد خاصی را مقید کرده باشد. در تفسیر این آیه آمده است: آیه درصدد بیان احکام مترتب بر باغیان است؛ فرقی نمی‌کند که از جانب دولتی بر دولت دیگر، یا از جانب گروهی بر گروه دیگر باشد.

پس به طور کلی، در آیه شریفه که اساس حکم «بغی» است، اسمی از امام نیست؛ ولی هر جنگ و نزاعی در خارج بر وجود امام یا فرمانده‌ای متوقف است که جنگجویان را رهبری کند و کار و سخن آنان را سر و سامان دهد. قهراً وجود امام، شرط «وجود» است، نه وجوب؛ به این معنا که بدون امام، امکان دفع طغیان وجود ندارد؛ پس انتخاب و تحصیل امام، واجب است؛ نه اینکه وجود امام شرط وجوب باشد؛ به گونه‌ای که تا او نباشد، حکم وجوب دفع طغیان هم نباشد. (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۴۸۰)

اما بر دلالت این آیه برای مشروعیت جرم بغی، بین مفسران اختلاف است. گروهی از مفسران، این آیه را دال بر بغات نمی‌دانند.

قائلان به عدم حکم این آیه بر بغات

دسته‌ای از مفسران در این باره می‌گویند: «و اما آنکه بعضی فقها استدلال کرده‌اند به این آیه بر وجوب قتال با اهل بغی، به معنای جماعتی که خروج کنند بر امام عادل، ضعیف است؛ زیرا که افراد مذکور در آیه، مسلمان هستند، اما باغیان، افراد کافری هستند.» (حسینی جرجانی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۸۰ حلی، ۱۴۲۵ق، ص ۳۸۶)

ادله رد قول مخالفان

در پاسخ به استدلال این گروه می‌توان گفت، وقتی خداوند متعال برای افراد باغی مسلمان چنین حکمی را در نظر می‌گیرد، به طریق اولی برای کافران باغی در برابر امام معصوم یا مسلمانان، حکمی شدیدتر اعمال می‌کند. آیاتی که درباره جهاد با کفار آمده است، احکامی شدیدتر از این احکام دارد. افزون بر این آیه، آیات دیگری هم هست که مفسران برای مشروعیت جرم بغی، به آن استناد می‌کنند: «توبه: ۷۳؛ بقره: ۱۷۳؛ نساء: ۵۹.» البته تنها آیه‌ای که به طور کامل احکام بغات را بیان کرده، همین آیه است و بسیاری از فقها، احکام مترتب بر بغات را از همین آیه استنباط کرده‌اند. پس دلیلی ندارد که گفته شود باغیان، از حکم این آیه مستثنایند؛ آنچنان‌که این گروه استدلال می‌کنند.

همچنین، استدلال این گروه، با پاسخ حضرت علی علیه السلام در ارتباط به پرسشی درباره کافر بودن باغیان، منافات دارد؛ زیرا حضرت، کافر بودن بغات را رد می‌کند: از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیده شد: «آیا کشته شدگان در جنگ جمل مشرک‌اند؟ فرمود: نه؛ بلکه از شرک، فرار کردند. عرض کردند: پس منافق

بودند؟ فرمود: نه؛ منافقان، خدا را یاد نمی‌کنند، مگر اندکی. گفته شد: پس آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: برادران ما بودند که بر ما شوریدند و ما با سرکوبی شورش آنان، بر ایشان پیروز شدیم. (نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۶، ص ۶۸)

صاحب جواهر می‌گوید: «با توجه به نصوص، فهمیده می‌شود که احکام مسلمانان بر بغات اجرا می‌شود؛ از قبیل نکاح با زنان آنان، خرید ذبیحه آنان...» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۳۷) در پایان باید یادآور شد که مسلمان بودن، با باغی بودن منافاتی ندارد و خارج کردن هر کسی که تجاوز کند از دایره اسلام، مخالف نص صریح است؛ زیرا خداوند در این آیه، حکم را به مسلمانان نسبت داده است.

ادله قائلان به وجود حکم این آیه بر بغات

یکی از مفسران، در تفسیر این آیه می‌گوید: «اخباری داریم راجع به اهل بصره، اصحاب عایشه و طلحه و زبیر، که امیرالمؤمنین حجت را بر آنها تمام کرد و اشکالاتی که داشتند، جواب کافی داد که مقاتله نکنند و بین آنها اصلاح کنند؛ و چون اهل بصره نپذیرفتند و بغی نمودند، با آنها مقاتله فرمود. پس از آنکه مغلوب شدند و دست از جنگ کشیدند، به قسط با آنها رفتار نمود. مکرر گفته‌ایم که اخبار، بیان مصداق می‌کنند و آیه عام، است.» (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۲، ص ۲۲۷)

صاحب تفسیر قمی، در کتاب خود به روایاتی که در شأن نزول این آیه وارد شده‌اند، استناد می‌کند که این روایات به صراحت، بر شأن نزول این آیه بر گروه بغات دلالت می‌کنند: (قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۳۲۰) «و اما شمشیری که باید غلاف شود، شمشیر بر علیه اهل بغی و تأویل است. خداوند عزوجل می‌فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا»، هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، در میان آنان صلح برقرار سازید...» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۲۶-۲۷)

گروهی دیگر از مفسران نیز در تفاسیر خود در ذیل این آیه، به همین روایت استناد می‌کنند.

مفسران، احکامی از قبیل مشروعیت جنگ با بغات، لزوم ارشاد بغات قبل از جنگ، عام بودن حکم آیه... و دیگر احکام مترتب بر بغات را از این آیه استنباط می‌کنند که در غالب احکام، با هم وحدت نظر دارند. (طبری، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۳۸۲؛ جصاص، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص ۲۸۰)

افزون بر مفسران، بسیاری از فقها نیز احکام مترتب بر بغات را از این آیه استنباط می‌کنند:

۱. مسلمان بغات در این آیه، به نحو مجازی است و مسلمان بودن آنان، مخالف با مذهب امامیه است. که برای قول خود، به آیه ۵ و ۶ سوره انفال استناد می‌کنند؛

۲. واجب بودن جنگ با بغات؛

۳. وجوب قتال با آنان تا رسیدن به غایت؛

۴. عدم رجوع اهل بغی بر اموال و انفس، بعد از جنگ؛

۵. قتال با هر کسی که حق واجبی را که بر ذمه اوست ندهد؛ که دو مورد آخر را بیشتر فقهای شیعه قبول ندارند. (حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۳، ص ۱۰۹-۱۱۰؛ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۶۲-۲۶۳)

سنت

افزون بر آیه قرآن که به صراحت، جرم بغی را یک حکم عام می‌داند و آن را مختص به خروج بر امام معصوم نمی‌داند، روایاتی هم در این زمینه وارد شده است که وجود جرم بغی را در زمان غیبت نشان می‌دهد. اگرچه این روایات، تا حدودی به تبیین مصادیق بغی هم کمک می‌کنند، اما اشاره به این روایات در این قسمت، به دلیل برطرف کردن ابهامات وارد شده به تعریف جرم بغی است؛ اگرچه با تعریف دقیق جرم بغی، تا حدودی به تبیین مصادیق آن هم کمک می‌کند.

حضرت رسول ﷺ به حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: یا علی! خداوند جهاد در فتنه را بعد از من بر مؤمنان نوشته است؛ چنان‌که جهاد و جنگیدن با مشرکان را لازم و واجب نمود. پرسیدم: یا رسول الله! کدام فتنه بر ما واجب است با آن جهاد کنیم؟ فرمود: «فتنه قومی که به لا اله الا الله و اینکه من رسول الله هستم، شهادت می‌دهند؛ آنان با سنت من مخالف‌اند و در دین من طعنه وارد می‌کنند. گفتم: ای رسول خدا! برای چه با آنان بجنگیم، درحالی‌که به لا اله الا الله و اینکه شما رسول خدایی شهادت می‌دهند؟ پیامبر ﷺ فرمود: به این دلیل که بدعت‌گذارند و از دین من جدا می‌شوند و ریختن خون خاندانم — اهل البیت علیهم السلام را مباح می‌دانند...» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ص ۸۲)

این خبر، اختصاص به باغی بر امام ندارد: «و در این زمان، کسانی که بدعت در دین ایجاد می‌کنند و با مجتهدین مخالفت می‌کنند و احکام الهی را به صورت واضح تغییر می‌دهند را هم شامل می‌شود.» (حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۳، ص ۱۱۱)

در سلسله سندی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «قتل (کشتن) دو نوع است: یکی کفاره گناه و معصیت است؛ دیگری شهادت و کشتن در راه خداست. و جنگیدن نیز دو نوع است: جنگیدن با کفار؛ و جنگیدن با گروه بغی، تا زمانی که به فرمان‌برداری و اطاعت برگردند.» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۲۹)

همچنین بسیاری از سخنان حضرت علی علیه السلام در **نهج البلاغه**، بر وجوب جنگ با بغات در حکومت اسلامی بدون هیچ قید و شرطی دلالت می‌کند؛ یعنی هرگاه آن شرایط به وجود آمد، سرکوب آنان لازم می‌شود.

حضرت در خطبه ۱۷۲، مبنا و دلیل جنگ با بغات را ذکر می‌کند و می‌فرماید: «طلحه و زبیر و یارانشان بر من خروج کردند؛... پس از ورود به بصره، به فرماندار من و خزانه‌داران بیت‌المال

مسلمین و به مردم بصره حمله کردند؛ گروهی از آنان را شکنجه، و گروه دیگر را با حيله کشتند...» (نهج البلاغه، ص ۳۲۹)

آن حضرت در خطبه ۱۷۳ در خصوص ویژگی‌های رهبر اسلامی در زمان فتنه می‌فرماید: «ای مردم! سزاوارترین اشخاص به خلافت، آن کسی است که در تحقق حکومت، نیرومندتر، و در آگاهی از فرمان خدا داناتر باشد؛ تا اگر آشوبگری به فتنه‌انگیزی برخیزد، به حق بازگردانده شود و اگر سر باز زد، با او مبارزه شود...»

پس با توجه به سخنان حضرت، حکم برخورد با باغیان بعد از ایشان روشن شده است و آن اینکه در صورت وجود باغیان و همچنین وجود فرمانده‌ای شایسته با آن ویژگی‌ها که امام علیه السلام در این خطبه بیان کرده است، دیگر نیاز به وجود امام معصوم نیست؛ آن‌گونه که عده‌ای از فقها به آن قائل‌اند.

پس با توجه به آیه و روایات گفته‌شده، فهمیده می‌شود که جرم بغی، اختصاص به خروج بر امام معصوم ندارد و لفظ آیه و روایات، عام است و همه مواردی را که در تفسیر این آیه گفته شده است، دربرمی‌گیرد. فلسفه جهاد با بغات، دفاع از حکومت اسلامی است و همین که فردی عادل و آگاه به مسائل اسلام در رأس حکومت باشد، خروج‌کننده بر او، باغی شمرده می‌شود.

افزون بر این، اگر بپذیریم اطلاق، انصراف به امام معصوم دارند، می‌توان از باب عموم ملاک احکام، حکم بغات را بر کسانی که بر نایب امام زمان علیه السلام خروج می‌کنند نیز جاری دانست؛ زیرا اگر در عصر غیبت، فقیه و نایب امام علیه السلام نتواند با بغات برخورد نماید و آنان را طبق موازین اسلامی مجازات کند، آنان اساس نظام عدل اسلامی را متزلزل می‌سازند و در نظام اسلامی هرج و مرج به وجود خواهند آورد. (مرعشی، ۱۳۷۳، ص ۶۷)

شرایط جنگ با بغات

دسته‌ای از فقها، جنگ با بغات را مشروط به شرایطی می‌دانند که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

۱. این دسته از فقها می‌گویند: «بغات باید به صورت گروهی باشند تا اسم بغات بر آنها صدق شود؛ بنابراین، اگر آنان به صورت فردی یا اندک خروج کنند، احکام باغی بر آنان مترتب نمی‌شود. شیخ طوسی در مبسوط می‌گوید: اگر کسی به صورت فردی بر امام خروج کند، مثل ابن ملجم، کافر است و باید او را قصاص کرد. صاحب جواهر هم می‌گوید: اگر به صورت فردی بود، فرد محارب محسوب می‌شود؛ در صورتی که شمشیر یا چیزی مثل شمشیر در دست گیرد.» (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۶۵؛ نجفی، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۳۳۸)

نقد شرط فوق

این شرط درست نیست. با توجه به شأن نزول آیه می‌توان گفت، نزاع و تجاوز فردی بر فرد دیگر را هم شامل می‌شود؛ زیرا شأن نزول آیه درباره نزاع دو انصاری بوده است. ابن عربی در تفسیر این آیه می‌گوید: «طایفه در لغت، بر یک نفر هم دلالت می‌کند. همچنین بر آنچه که محصور نباشد بر یک عدد.» (ابن عربی، بی تا، ج ۴، ص ۱۷۱۷) «باید گفت، از لفظ طایفه، هم می‌شود معنای واحد را برداشت و هم جمع را.» (درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۹، ص ۲۶۷)

پس فهمیده می‌شود که باغی، بر یک نفر هم دلالت می‌کند و لزومی ندارد بگوییم بغات در صورتی مشمول حکم بغی می‌شوند که جمع باشند؛ چنان‌که فقهای ما یکی از شرایط جنگ با بغات را کثیر بودن آنان می‌دانند.

افزون بر نص صریح قرآن، فتوای دسته‌ای دیگر از فقها نیز مؤید این قول است. «باغی کسی است که علیه امام معصوم خروج کند؛ خواه به صورت فردی باشد، مثل ابن ملجم، یا گروهی.» (عاملی (شهید اول)، ۱۴۱۰ق، ص ۸۳) «اطلاق عبارت در خارج دلالت دارد بر اینکه فرقی بین کثیر و فرد بودن، مثل ابن ملجم وجود ندارد.» (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۶)

می‌توان گفت که قول این دسته از فقها، به واقع نزدیک‌تر است؛ زیرا همان‌گونه که قبلاً گفته شد، هیچ دلیل شرعی نداریم که گفته باشد بغات باید گروهی باشند. لفظ آیه، عام است و بر واحد هم دلالت می‌کند و لزومی ندارد که فقط به فعل امیرالمؤمنین علیه السلام بسنده کنیم؛ زیرا آن وقایع، مربوط به زمانی خاص است؛ اما اگر این گروه محارب باشند - آن‌گونه‌که این گروه از فقها بیان می‌کنند - پس حضرت علی علیه السلام نباید در جنگ جمل با آنان مدارا می‌کرد.

حضرت در برخورد با اهل جمل، برعکس برخورد با محارب‌ان را انجام داده است که این خود نشانگر محارب نبودن بغات است. از سوی دیگر، مجازات محارب در فقه شیعه بعد از تسلط پیدا کردن بر آنان، قابل اسقاط و حتی قابل شفاعت نیست. در جرم بغی، فرد مرتکب، بعد از انجام جرم هم مشمول عفو و توبه می‌شود؛ اما جرم محاربه، برخلاف این جرم است. اگر ابن ملجم محارب بود، حضرت علی علیه السلام حد آن را مانند حدود دیگر، بر او جاری می‌کرد یا آن را به فرزندان خود سفارش می‌نمود؛ درحالی‌که امام چنین چیزی را به فرزندان خود سفارش نفرمود. «و اما ابن ملجم نیز در ابتدای امر، باغی محسوب می‌شد که کشتنش واجب بود؛ ولیکن بعد از اینکه دستگیر و بازداشت شد و در اختیار امام علیه السلام قرار گرفت، امام علیه السلام می‌توانست او را بخشیده و عفو نماید؛ چون او بر امام خروج کرده بود.» (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۴۸۴)

۲. دسته‌ای از فقها می‌گویند: خروج آنها باید از تحت سلطه امام و اقامت گزیدن آن در شهر، روستا یا صحرا باشد؛ اما اگر تحت سلطه امام باشند، باغی شمرده نمی‌شوند. (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۶۵؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۳۳۲)

در این باره استناد می‌کنند به زمانی که حضرت علی علیه السلام در حال خطبه خواندن بود و افرادی بر او وارد شدند و شعار «لا حکم الا لله» را سر دادند. (مغربی، ۱۳۸۵، ص ۳۹۳)

فقها به حقوقی که حضرت علی علیه السلام در این روایت برای آنان قائل شده است استناد می‌کنند و همین را دلیل خروج بر امام می‌دانند و آن را از شرایط و احکام مترتب بر بغات به شمار می‌آورند. این سه حق عبارت‌اند از: «شما را از ورود به مساجد خدا منع نمی‌کنیم؛ شما را از غنایم محروم نمی‌سازیم تا زمانی که دست در دست ما دارید و به جبهه جداگانه‌ای نپرداخته‌اید... و ما هرگز آغازگر جنگ، بلکه آغازگر هیچ جنگی نخواهیم بود.» (همان) و آن لفظی که مورد مناقشه است، لفظ «ما دامت ایدیکم معنا» است که از آن این حکم برداشت می‌شود.

اما این شرط پایه محکمی ندارد و اینکه حضرت می‌فرمایند: «تا زمانی که دست در دست ما دارید و به جبهه جداگانه‌ای نپرداخته‌اید»، بر خروج بر آن حضرت دلالت نمی‌کند. «منظور از باغی کسانی هستند که تحت اطاعت سیاسی امام نباشند. عنوان بغی، نشئت گرفته از عدم اطاعت ولایی و سیاسی است و منظور کسی است که نظام غیرشرعی تشکیل دهد که از ولایت امام معصوم نشئت نگرفته باشد.» (بحرانی، بی تا، ص ۱۶۶)

پس باید گفت که آنچه در بغی مورد نظر است، عدم اطاعت از امام، ولایت فقیه و حکومت است؛ حال این نافرمانی به هر طریقی باشد. این نظر، مطابق با عرف، واقع و ظاهر آیه است و باید گفت که منظور از «ایدینا» اطاعت و فرمانبرداری و تجاوز نکردن از حدود شرعی است؛ حال به جایی دیگر اقامت کنند یا نه. صاحب جواهر هم می‌گوید: این خبر، خبر مرسل است و شرایط صحت را ندارد. (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۱۵، ص ۳۳۳)

۳. عده‌ای از فقها می‌گویند: «از روی شبهه و تأویل باطل خارج شده باشند؛ اما اگر جدا شوند به غیر تأویل، محارب محسوب می‌شوند.» (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۶۷؛ حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۵)

این شرط نیز نقد شده است. عده‌ای از فقها می‌گویند: «ما دلیلی پیدا نکردیم برای این سخن که باید از روی شبهه و تأویل خارج شده باشند؛ بلکه واقعه صفین و جمل برخلاف این بوده است و دلیلی وجود ندارد که خصوصیات موجود در این سه جنگ را در احکامی که به‌عنوان بغی و باغی تعلق دارد، دخالت دهیم.» (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۴۸۴؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۱۵، ص ۳۳۳)

بلکه حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۳۷ درباره خوارج می‌فرماید: «به خدا سوگند، (طلحه و زبیر) و پیروانشان، نه منکری در کارهای من سراغ دارند که برابر آن بایستند و نه میان من و خودشان راه انصاف پیمودند...» (نهج البلاغه، ص ۱۸۱)

امام در این خطبه به صراحت، ناحق بودن خروجشان را به آنان گوشزد می‌کند که آنها خود حقیقت را انکار می‌کنند. همچنین آیه قرآن، عام است و هیچ قیدی را ذکر نکرده. در گروه بغات، آنچه شرط است، تجاوز و تعدی است؛ خواه از روی شبهه باشد، خواه غیرشبهه؛ اما باید توجه داشت که نمی‌توان گفت اگر باغیان از روی تأویل خروج نکرده باشند، مصداق محارب بر آنها صدق می‌کند؛ چراکه مفسران برای محاربه، چنین شرطی را نگفته‌اند.

علامه طباطبائی، در تفسیر آیه ۳۳ سوره مائده، در خصوص محاربه می‌گوید: «... رسول خدا (ص) با اقوامی که از کفار با مسلمانان محاربه کردند، بعد از آنکه بر آنان ظفر یافت و آن کفار را سر جای خود نشانید، معامله محارب را با آنان نکرد؛ یعنی آنان را محکوم به قتل یا دار زدن یا مثله یا نفی بلد نفرمود؛ و این خود دلیل بر آن است که منظور از جمله مورد بحث، مطلق محاربه با مسلمین نیست...» (طباطبائی، بی تا، ج ۵، ص ۳۲۶-۳۲۷)

پس نکته مهمی که علامه طباطبائی یادآور می‌شود، دلیلی قوی و مستحکم است بر اینکه شورشیان بر امام و پیامبر، محارب نیستند و هیچ مؤیدی هم وجود ندارد که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله یا حضرت علی علیه السلام مجازات محارب بر چنین گروهی اجرا شده باشد. افزون بر این، از آیه ۹ سوره حجرات و نیز سیره امیرالمؤمنین علیه السلام چنین برداشتی صورت نمی‌گیرد.

۴. «ارشاد آنان، از راه اقامه دلیل و حجیت ممکن نباشد.» (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۳۲۴؛ نجفی، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۳۶۸) این شرط، هم مطابق با روش امام علیه السلام و هم مطابق با آیه قرآن (واصلحوا بینهم) است. خطبه ۳۱ و ۳۶ **نهج البلاغه** دلالت بر ارشاد آنان پیش از جنگ دارد. امام صادق علیه السلام هم در این مورد می‌فرماید: «اگر شورشیان داخلی، پیش از درگیری دعوت شوند، خوب است؛ و اگر هم دعوت نشوند، مانعی ندارد؛ زیرا پیش از این، به آنچه باید فراخوانده شوند آگاهی یافته‌اند؛ و سزاوار است که شما آغازگر جنگ نباشید.» (نوری طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۳۴۳)

۵. از راه اختلاف در آنان، دفع آنان ممکن نباشد. این شرط می‌تواند تحت الشعاع همان شرط چهارم قرار گیرد. پس با توجه به موارد گفته شده، شرایطی که در جنگ با بغات باید در نظر گرفته شود، متفاوت از آن چیزی است که فقها به آن استناد کرده‌اند. تنها شرط چهارم است که نص شرعی بر آن دلالت دارد و دیگر احکام مترتب بر این جرم، از باب این است که غالب فقها به آن فتوا داده‌اند.

تعریف جرم سیاسی در حقوق، و تطبیق آن با بغی

پدیده جرم سیاسی و برخورد با مرتکبان، در هر حکومتی اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا کمتر نظامی را می‌توان پیدا کرد که در درون آن چنین افرادی یافت نشود. از آنجاکه جرم سیاسی، وجود عینی و ثابتی ندارد که بتوان تعریف جامع و مانعی از آن ارائه داد، حقوق‌دانان در این زمینه اختلاف نظر پیدا کرده‌اند. مهم‌ترین دسته‌بندی حقوق‌دانان از این جرم، تقسیم آن بر مبنای سیستم بیرونی و درونی است.

«منظور از ضابطه عینی که اساس تعریف قرار می‌گیرد این است که در تعریف جرم سیاسی، هدف مجرم از ارتکاب جرم مورد توجه قرار می‌گیرد. هدف در جرایم سیاسی، وارد آوردن صدمه و زیان به سازمان سیاسی و تشکیلات دولت است؛ یعنی زمانی که به حیات و تشکیلات دولت ضربه و گزند وارد گردد، جرم سیاسی خواهد بود.» (اصغری، ۱۳۷۸، ص ۳۵)

ضابطه ذهنی: «در این روش، نتایج حاصله از عمل یا اقدام مجرمانه، ملاک تعریف جرم سیاسی نیست؛ بلکه جرم و انگیزه مجرم مورد نظر قرار می‌گیرد. معتقدین به این سیستم، اشخاصی را که به حکومت و سازمان‌های آن لطمه وارد می‌کنند، ولی انگیزه آنها سیاسی نبوده، مجرم سیاسی محسوب نمی‌شود؛ و اما اگر انگیزه آنها سیاسی باشد و حکومت را با خطری مواجه نکند، جرم سیاسی محسوب می‌شود.» (همان)

با توضیحاتی که درباره جرم سیاسی گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که اگرچه در اسلام صریحاً نامی از جرم سیاسی برده نشده است، اما با تعاریفی که فقها از این جرم ارائه داده‌اند، می‌توان گفت که جرم بغی، مصداق بارز جرم سیاسی است؛ و اگر نتوان چنین گفت، دست‌کم می‌توان گفت که بین جرم سیاسی و بغی رابطه عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر جرم سیاسی‌ای بغی است، اما هر بغی‌ای جرم سیاسی نیست. در یک تعریف کلی می‌توان گفت: جرم سیاسی در اسلام، عملی است که توسط فرد یا گروهی از مسلمانان برضد حاکم اسلام، در تعریفی گسترده‌تر برضد حکومت اسلامی صورت می‌گیرد که خود دارای شرایط و احکام گفته‌شده می‌باشد و ممکن است از روی شبهه یا غیرشبهه واقع شود.

احکام مترتب بر پذیرش توبه، و ضمانت بغات در مراحل مختلف درگیری

پیش از قیام علنی و شروع درگیری

بیشتر جرایم سیاسی، ناشی از تحریک و ترغیب کسانی است که به قصد شورش در برابر جامعه و برهم زدن نظم عمومی، تلاش می‌کنند با همراه کردن دیگران با خود، فکر و قصد خود را به آنان هم القا کنند و از ناآگاهی افراد، به سود خود استفاده کنند، از این رو، این مرحله، همان مرحله پیش از قیام، یکی از مراحل حساس و تأثیرگذار است که به منظور جلوگیری از وقوع جرم و دعوت به توبه و بازگشت

به سوی خدا و قانون، باید تدابیر خاصی در نظر گرفته شود. در چنین مرحله‌ای، «مقابله با اهل بغی باید با ظرافت و دقت، و استفاده از راه‌حل‌های فرهنگی و سیاسی انجام گیرد و دولت اسلامی پس از گفت‌وگو و بحث و مذاکره، در راه‌حل مشکل اعتقادی، فقهی و اجتماعی آنان بکوشد و از آنان به طریق مسالمت‌آمیز بخواهد که از حکومت و امام پیروی کنند و وحدت جامعه اسلامی و رفتار به مقتضای اخوت اسلامی و انصاف و عدل را رعایت کنند.» (عمید زنجانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ۳۳۷)

آیه قرآن، سیره امیرالمؤمنین علیه السلام و همچنین روایات ائمه علیهم السلام بر پذیرش توبه در این مرحله از جرم دلالت دارد، خداوند متعال در آیه ۹ سوره حجرات می‌فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا.»

با توجه به این آیه، می‌توان گفت که صلح، توبه را هم شامل می‌شود؛ زیرا در این مرحله، هنوز قتال به مرحله برخورد فیزیکی و آشوب نرسیده و بر همه مردم لازم است که مانع از وقوع جنگ و آشوب شوند. «درست است که اقتتلوا، از ماده قتال، به معنای جنگ است، ولی در اینجا قرائن گواهی می‌دهد که هرگونه نزاع و درگیری را شامل می‌شود؛ هرچند به مرحله جنگ و نبرد نیز نرسد. بعضی از شأن نزول‌ها که برای آیه نقل شده بود نیز این معنا را تأیید می‌کند.» (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۲۲، ص ۱۶۷) مفسران در تفسیر «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» می‌گویند: «پس اصلاح کنید میان ایشان به نصیحت؛ یعنی این هر دو دسته را به حکم خدا دعوت کنید و میان آنان اصلاح نمایید.» (حسینی شاه‌عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ص ۱۸۵؛ مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۷، ص ۱۱۳) با توجه به این تفاسیر می‌توان گفت که توبه یکی از مصادیق صلح است که در این مرحله باید مورد توجه قرار گیرد.

نکته دیگر اینکه توبه غالباً در حقوق الله و حدود، پذیرفته می‌شود. بنابراین، جرم بغی، از زمره حقوق الله است که در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۰، در ماده ۲۸۷ در فصل حدود آمده است. از آن روی که فقهای ما احکام مترتب بر بغاة را از سیره حضرت علی علیه السلام برداشت می‌کنند و مصداق بارز جرم سیاسی «بغی» نیز در زمان حضرت علی علیه السلام روی داده است، برای اثبات توبه، به سیره آن حضرت رجوع می‌کنیم.

حضرت در یکی دیگر از نامه‌های خود، به فرماندهان جنگی می‌نویسد: «پیش از آنکه دشمن پیکار را بیاغازد، شما نبرد را آغاز نکنید...» (نامه ۱۴) ایشان در یکی دیگر از نامه‌های خود، با همین الفاظ از فرماندهان خود می‌خواهد که به دشمنان فرصت بازگشت به اطاعت دهند: «اگر به سایه‌سار طاعت باز آمدند، همان کرده‌اند که ما دوست می‌داریم.» (نامه ۴) بنابراین از نظر امام، کشتن و نابودی شورشیان، هدف نیست؛ بلکه فرماندهان باید بکوشند تا حد امکان، نیروهای شورشی را به خود جذب و به راه

حق هدایت کنند و آنان را به اطاعت درآورند. این همان خواسته امیرمؤمنان علیه السلام است که می فرماید: آنچه ما دوست داریم آن است که شورشگران به اطاعت درآیند و به راه حق هدایت شوند. در روایتی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ برخورد با باغیان نقل شده است که می فرماید: «اگر شورشیان داخلی، پیش از درگیری دعوت شوند، خوب است؛ و اگر هم دعوت نشوند، مانعی ندارد؛ زیرا پیش از این به آنچه باید فراخوانده شوند آگاهی یافته اند؛ و سزاوار است که شما آغازگر جنگ نباشید.» (نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۶۵)

آنچه از این روایات فهمیده می شود، دعوت باغیان به توبه جهت بازگشت آنان به سوی حق، و همچنین جلوگیری از جنگ و خونریزی است.

در روایتی دیگر از امام هادی علیه السلام آمده است که «از نحوه رفتار متفاوت حضرت علی علیه السلام در جنگ های جمل و صفین از او سؤال شد. حضرت در پاسخ فرمودند: آن حضرت مسائل را برای آنان بازگو می کرد. اگر توبه نمی کردند، آنان را بر شمشیر عرضه می کرد.» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۷۶)

در اثنای درگیری و جنگ

در اثنای درگیری، اگر افراد باغی از حیث داشتن یا نداشتن گروه متفاوت باشند، احکام مترتب بر آنها نیز مختلف خواهد بود.

«در این مرحله، افراد باغی اگر دارای گروهی نباشند که به سوی آنها برگردند، کشتن آنان و تعقیب کردن اسیران آنان و کشتن مجروحین آنان جایز نیست؛ اما اگر آنها دارای گروهی باشند که به سوی آنان باز می گردند، جایز است که با آنها جنگید و فراریان آنها دنبال شود و مجروحین آنها کشته شود.» (طرابلسی، ۱۴۰۶ق، ص ۳۲۵)

مبنای تفکیک حکم، روایات اهل بیت و فعل امیرالمؤمنین علیه السلام است. در *اصول کافی* آمده است:

دربارهٔ دو طایفه از مؤمنان پرسیده شد که یکی از آنان اهل بغی است و دیگری اهل عدل. که طایفه عادل، طایفه باغی را شکست می دهند. حضرت فرمود: اهل عدل، فراری را نباید تعقیب کنند، و هیچ اسیری را نباید بکشند، و زخم خورده را نباید از پای درآورند. و این در صورتی است که از اهل بغی، کسی باقی نمانده باشد و در پشت جبههٔ گروهی نداشته باشند که برای تجدید قوا به آنها رجوع کنند. پس اگر دارای گروه پشتیبانند که برای تجدید قوا به آنها رجوع می کنند، در این صورت اسیرشان کشته می شود و فراری شان تعقیب می شود، و زخم خورده هایشان از پای درآورده می شوند. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۳۳)

این روش، در نبردهای حضرت علی علیه السلام با شورشیان و باغیان نمایان شد. در بسیاری از کتب معتبر حدیثی، این روایات نقل شده است. نامهٔ ۱۴ *نهج البلاغه*، خود بیانگر عمل به این روش است؛ اما

از آنجاکه هدف جنگ با شورشیان، بازگشت آنان به اطاعت حق و رها کردن فتنه از جانب آنان است، «قتال با آنان تا زمانی ادامه می یابد که دست از مبارزه بردارند و از معصیت مرتکب شده توبه نکنند. بعد از تسلیم شدن آنان در هر مرحله ای از جنگ که باشد، قتال با آنان حرام می شود. و این مسئله، اجماعی است و روایاتی زیادی هم بر آن دلالت دارد.» (کاظمی، بی تا، ج ۲، ص ۳۶۲)

بنابراین، توبهٔ آنان در اثنای جنگ، نه تنها مناقاتی با این روش ندارد، بلکه قرآن و روایات به صراحت بر بازگشت آنان به حق تأکید می کنند. خداوند متعال در سورهٔ مبارکهٔ حجرات می فرماید: «با آنها بجنگید تا زمانی که به سوی امر خدا برگردند.» آنچه که در این آیه محل بحث و استناد است، فعل «حَتَّى تَقِيءَ» است؛ زیرا «حتی» حرف غایت است و به زمان خاصی اختصاص ندارد؛ از سوی دیگر، «تَقِيءَ» فعل مضارع است و بر استمرار دلالت دارد. پس هرگاه این هدف محقق شد، قتال با آنها به پایان می رسد. این بازگشت، از نظر مفسران ممکن است با توبه باشد یا پشیمانی و یا گونه های دیگر.

مفسران در تفسیر این آیه گفته اند: «اگر به اطاعت خدا بازگشت، یعنی از قتال با مؤمن دست برداشت و بازگشت، توبه کرد، و پشیمان شد، بین آنها صلح برقرار کنید.» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۲۰۰)

در تفسیر این آیه، مفسران به روایات ذیل استناد می کنند. مرحوم نوری طبرسی در این باره می گوید: «... از کشتن آنان دست برداشته نمی شود تا اینکه به اطاعت و فرمان برداری برگردند یا از رأی و نظرشان برگردند؛ زیرا آنان با اختیار خود و بدون اکراه بیعت کردند. آنان همان گروه باغی هستند...» (نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱، ص ۶۷)

در *وسائل الشیعه* هم آمده است: «قتل (کشتن) دو نوع است: یکی کفارهٔ گناه و معصیت؛ و دیگری شهادت و کشتن در راه خدا. و جنگیدن نیز دو نوع است: جنگیدن با کفار؛ و جنگیدن با گروه بغی تا زمانی که به فرمان برداری و اطاعت برگردند.» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۲۹)

در این روایات، فعل «حَتَّى يَفِيئُوا» مبنای استدلال پذیرش توبه قرار می گیرد؛ زیرا هدف جنگ این است که آنان به حق بازگردند؛ حال چه از روی توبه باشد، چه از روی تسلیم شدن. پس با توجه به موارد یادشده، می توان گفت که در اثنای درگیری، اگر کسی توبه کند و به سوی چیزی که خدا به آن امر کرده است برگردد، توبه او پذیرفته می شود.

افزون بر آیه و روایات، عده ای از فقها نیز در کتب فقهی خود، به پذیرش توبهٔ باغیان اشاره کرده اند. ابن براج در *مهذب* می گوید: «اگر یکی از باغیان به مؤمنان پیوست و اظهار توبه کرد و رجوع کرد و اقرار کرد به امری که با اظهارش فارق می شود به آن چیزی که علیه اوست، بر هیچ مؤمنی جایز نیست که به او طعنه زند یا آسیبی بر او وارد کند.» (طرابلسی، ۱۴۰۶ق، ص ۳۲۶)

افزون بر قرآن، بسیاری از فقها هم قائل به همین حکم‌اند و می‌گویند: «بغات ضامن آن چیزی هستند که تلف می‌کنند؛ چه در حال جنگ و چه بعد از جنگ.» (طرابلسی، ۱۴۰۶ق، ص ۳۲۶؛ عاملی (شهید اول)، ۱۴۱۷ق، ص ۴۳۲) شاید کسی در این باره بگوید: اگر آنان باید ضامن باشند، پس فایده توبه چیست؟ در پاسخ می‌توان گفت که توبه در این جرم، در مقابل توبه در جرایمی مثل محاربه و شرب خمر است که بعد از اقرار به آن مورد قبول نیست؛ و فایده توبه، تخفیف در مجازات تعزیری و حبسی است که جنبه عمومی جرم را شامل می‌شوند. و فایده دیگر توبه در این جرم این است که اگر فرد در باب قصاص و خسارات وارده به دیگران، شاکی خصوصی نداشته باشد، یا اگر دارد، گذشت کرده باشند، توبه او پذیرفته می‌شود؛ اما در محاربه و دیگر جرایم حدی، اگر شاکی خصوصی هم نباشد، توبه فرد بعد از انجام عمل پذیرفته نیست و حکم ضمان بر او ثابت است؛ و ضامن دانستن این افراد از حیث قواعد عمومی، مورد قبول است که مربوط به این گروه خاص نیست و می‌توان برای مشروعیت آن، به قاعده ضمان، قاعده لا ضرر، و قاعده احترام استناد کرد.

فراریان

در خصوص توبه فراریان این گروه هم باید گفت که در این مرحله اگر دارای قدرت و شوکت بودند و فرار کردند، شرایط آنان همانند قتل آنان است که حاکم یا نایب او، در صورتی که مصلحت نداند و منعی هم وجود داشته باشد، می‌تواند آنها را به قتل برساند؛ و اگر صلاح بداند، می‌تواند آنها را حبس کند تا اینکه توبه کنند؛ اما اگر دارای گروه نباشند و توبه کنند، پذیرفته می‌شود؛ و اگر توبه هم نکردند، دیگر دنبال نمی‌شوند.

پس از خاتمه شورش و درگیری

با توجه به آیه و روایات می‌توان گفت که پس از اتمام درگیری، اگر افراد بغات اسیر شده باشند یا در مرحله قبل، به دلیل فرار یا عدم اظهار توبه بر آنان پس از جنگ زنده مانده، دوباره فرصت توبه به آنان داده می‌شود؛ که مستندات این حکم همانند مراحل قبل نص شرعی است. دلیل اول، مطلق بودن حکم آیه و محقق شدن هدف مبارزه با بغات، یعنی برگشت به امر خداست و به بعد از جنگ هم تسری پیدا می‌کند.

دلیل دوم، فعل امیرالمؤمنین علیه السلام است که می‌فرماید: «داستان پیمان شکستن و موضع‌گیری ستیزجویانه‌تان با من، روشن‌تر از آن است که از یادش ببرید، باین‌همه، من مجرمتان را عفو کردم و شمشیر از فراریانتان برداشتم و بازآمدگان را پذیرفتم.» (نامه: ۲۹)

پس با توجه به موارد یاد شده باید گفت: اگر کسی در این مرحله توبه کرد، از او پذیرفته می‌شود؛ و اگر به درگیری ادامه دادند، باید با آنها جنگید تا توبه کنند و از امری که تجاوز کرده‌اند، بگردانند یا کشته شوند. البته باید توجه داشت که پذیرش توبه، شامل هر دو گروه یادشده در این مرحله می‌شود؛ زیرا همان‌گونه که گفتیم، حکم آیه و روایات، عام است و به زمان خاصی اختصاص ندارد؛ و هدف اصلی جنگ با بغات هم همین است که توبه کنند. در این مرحله، گروهی که دارای دسته‌اند، از دو حال خارج نیستند: یا دارای گروه ضعیفی‌اند هستند که اگر توبه کنند، رها می‌شوند؛ یا دارای گروه قوی‌اند. این گروه اگر توبه کنند، در صورتی که برای حاکم اطمینان حاصل شود که آنها به‌سوی گروه خود بر نمی‌گردند، رها می‌شوند؛ اما اگر حاکم به این نتیجه نرسید احتمال دهد توبه آنان از روی ظاهر یا برای فریب حاکم و تغییر موضع است می‌تواند احتیاط کند و آنها را تا پایان جنگ زندانی کند و بعد از آن، آنها را آزاد کند.

در این مرحله از جنگ، اگر باغیان به شکلی غیر از توبه، مثل انداختن سلاح و شکستن آن یا هر شیوه دیگری، از کار خود پشیمان شوند، جنگ کردن با آنان حرام می‌شود و این به دلیل ارفاق و فرصتی است که در شرع مقدس برای این افراد در نظر گرفته شده است.

شهید صدر در این زمینه می‌گوید: «باغی تا زمانی که بر اسلام باقی است، باید احکام ارفاقی بر او اجرا شود؛ زیرا که حکم این فرد با فرد محارب و اسیر مشکوک، فرق دارد؛ پس نباید زخمی آنها را کشت؛ غنایم آنها نباید به تملک درآید؛ اسیران آنها نباید کشته شوند و زنان آنها را نباید به نکاح درآورد.» (صدر، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۹۰)

در این مرحله، همانند مرحله قبل، در صورتی که افراد باغی جرمی را مرتکب شوند، اعم از مالی و غیرمالی ضامن‌اند زیرا در قرآن آمده است: «فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا» که این لفظ آیه، دلالت بر جبران خسارت‌های مادی و معنوی می‌کند.

اگرچه در سیره حضرت علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمونه‌ای از اجرای حکم درباره باغیان دیده نشده، اما خلاف آن هم دیده نشده است که کسی از آنان خواسته باشد قاتل مورد نظرش را قصاص کنند، اما آنان نپذیرفته باشند؛ زیرا حق قصاص، از زمره حقوق الناس است و به اقامه دعوا و شاکی خصوصی نیاز دارد. «قصاص حقی است که به اولیای دم داده می‌شود که هم می‌توانند آن را اجرا کنند و هم می‌توانند آن را عفو کنند.» (پوربافرانی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۸)

پس باید اقامه دعوایی باشد تا قصاصی صورت گیرد. در این مورد به وجود نیامدن چنین مقدماتی، به معنای نفی آن نیست تا دلیلی بر عدم قصاص بغات باشد.

در این نامه، حضرت علی علیه السلام یادآوری می‌کند که من استقبال‌کنندگان شما را پذیرفتم. این قول دلالت می‌کند بر پذیرش توبه باغیانی که بعد از جنگ مشمول حکم توبه قرار گرفته‌اند. همچنین خطبه ۶۱ **نهج البلاغه** و نامه ۴۷ آن حضرت، بیانگر حکم عفو برای آنان می‌باشد.

توبه اسرا بعد از اتمام جنگ

در باره اسیری که از اهل بغی گرفته می‌شود، فقهای عامه و شیعه نظرات مختلفی دارند. نظر فقهای شیعه این است که اسیر کشته نمی‌شود. ایشان می‌گویند:

اگر اسیری از اهل بغی در دست اهل عدل افتاد، اگر رزمنده باشد، یعنی جوان چابکی که توان جنگ دارد، می‌تواند زندانی‌اش کنند و نباید او را بکشند. بعضی از ایشان گفته‌اند: می‌تواند او را بکشد و مذهب ما همان قول اول است. وقتی ثابت شد که کشته نمی‌شود، زندانی و بیعت به او عرضه می‌شود. اگر به بیعت در حال برپایی جنگ گردن نهاد، از او پذیرفته می‌شود و رها می‌شود؛ و اگر بیعت نکرد، در زندان می‌ماند تا جنگ تمام شود. پس از جنگ، اگر توبه کردند یا سلاح را کنار گذاشتند و از جنگ دست کشیدند یا به طرفی غیر از گروه تشکیلاتی رفتند، آنان را آزاد می‌گذاریم؛ و اگر به گروه تشکیلاتی روی آوردند، در این حالت از نظر ما آزاد گذاشته نمی‌شوند. بعضی از ایشان گفته‌اند: آزاد گذاشته می‌شوند؛ زیرا فراری آنها دنبال نمی‌شود؛ درحالی که ما گفتیم در صورتی که در حال شکست به طرف گروه تشکیلاتی فرار کردند، فراری آنها دنبال می‌شود.» (حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۴۲۳)

در خصوص توبه اسرا قول درست و مطابق با مذهب شیعه، همین قول است و سیره امیرالمؤمنین علیه السلام در خصوص پذیرش توبه یکی از اسرای بعد از جنگ جمل، مؤید این امر است. شرح این روایت در کتاب **مستدرک** این گونه است:

صاحب دعائم الاسلام می‌گوید: از موسی بن طلحه بن عبید الله، که خود از کسانی بود که روز جمل اسیر شده و با اسیران در بصره زندانی بود، نقل است که من در زندان امام بودم. امام مرا پیش خود خواند. وقتی که در برابر او ایستادم، به من فرمود: موسی! گفتیم: بله، ای امیرمؤمنان! فرمود: بگو: «استغفر الله». سه بار گفتیم: «استغفر الله و أتوب إليه». سپس به یارانش که همراه من بودند، فرمود: ره‌ایش کنید. به من فرمود: هر جا می‌خواهی برو و اگر چیزی از خودت در اردوی ما یافتی، سلاح یا مرکب، بردار و در آینده امورت پرهیزگار باش و در خانه ات بنشین. من تشکر کردم و بازگشتم. (نسوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱، ص ۵۸-۵۹)

است. این جرم شامل تجاوز و تعدی فرد یا گروهی از مسلمانان بر فرد یا گروهی دیگر از مسلمانان، و حتی شامل دولتی مسلمان بر ضد دولت دیگر می‌شود که ممکن است به صورت مسلحانه یا غیرمسلحانه یا از روی شبهه یا غیرشبهه صورت گیرد. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان گفت که بغی دارای دو معنای خاص و عام است. معنای خاص آن، جرم سیاسی، و معنای عام آن، تعدی و تجاوزی است که ممکن است به جرائم دیگر بیانجامد. برای مجازات مرتکبان جرم سیاسی، به احکام مترتب بر این آیه رجوع می‌کنیم؛ اما اگر جرمی دیگر واقع شود که دارای خصوصیات گفته‌شده نباشد، برای اجرای حکم، به احکام مخصوص همان جرم مراجعه می‌شود.

۲. توبه در این جرم، در هر سه مرحله پیش از جنگ، پس از جنگ و در اثنای جنگ، قابل پذیرش است؛ هم برای افرادی که دارای گروه‌اند و هم برای افرادی که فاقد گروه‌اند. جرم بغی، از معدود جرایمی است که پذیرش توبه در آن، حتی تا بعد از درگیری هم قابل قبول است.

۳. در جرم بغی، خروج و تعدی فرد ممکن است از روی شبهه یا غیرشبهه باشد. اگر از روی غیرشبهه باشد، نمی‌توان گفت که فرد محارب است؛ مگر اینکه شرایط محارب بر او صدق کند.

۴. باغیان، افرادی مسلمان‌اند و احکام مسلمانان بر آنان جاری می‌شود؛ اگرچه در ظاهر، همچون غیرمسلمان برخورد داشته باشند.

۵. افراد باغی، اگر مرتکب قتلی شوند، قصاص می‌شوند و در حقوق مالی، ضامن مورد تلف شده‌اند.

۶. جرم بغی، جزء معدود جرایمی است که صلح و سازش قبل از آن بر دیگران لازم است. این مسئله، خود دلالت می‌کند بر مدارا کردن با این گروه.

۷. اگرچه در اسلام به صراحت نامی از جرم سیاسی برده نشده است، اما می‌توان گفت که جرم بغی، یکی از مصادیق بارز جرم سیاسی است و بین آن دو، رابطه عموم و خصوص برقرار است.

نتیجه‌گیری

۱. جرم بغی، اگرچه در غالب موارد به صورت گروهی واقع می‌شود، اما به صورت فردی هم امکان‌پذیر

منابع

- ابن عربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر (بی تا)، *احکام القرآن (ابن العربی)*، بی جا، بی تا.
- اصغری، سیدمحمد (۱۳۷۸)، *بررسی تطبیقی جرم سیاسی*، تهران، اطلاعات.
- پوربافرانی، حسن (۱۳۸۸)، *جرائم علیه اشخاص*، تهران، جنگل - جاودانه.
- تبریزی، جواد بن علی (۱۴۲۶ق)، *منهاج الصالحین*، قم، مجمع الإمام المهدی.
- جصاص، احمد بن علی (۱۴۰۵ق)، *احکام القرآن*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق)، *الصاحح - تاج اللغة و صحاح العربیة*، بیروت، دارالعلم للملایین.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، *وسائل الشیعة*، قم، مؤسسه آل‌البیته (ع).
- حسینی جرجانی، سیدامیرابوالفتح (۱۴۰۴ق)، *آیات الأحکام*، تهران، نوید.
- حسینی روحانی، سیدصادق (۱۴۱۲ق)، *فقه الصادق (ع)*، قم، دارالکتاب.
- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد (۱۳۶۳)، *تفسیر اثنا عشری*، تهران، میقات.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴ق)، *تذکره الفقهاء*، قم، مؤسسه آل‌البیته (ع).
- حلی، محمد بن منصور بن احمد (۱۴۱۰ق)، *السرائر الحاوی لتحریر*، چ دوم، قم، انتشارات اسلامی.
- حلی، مقداد بن عبدالله سیوری (۱۴۲۵ق)، *کنز العرفان فی فقه القرآن*، قم، مرتضوی.
- درویش، محی‌الدین (۱۴۱۵ق)، *اعراب القرآن و بیانه*، چ چهارم، سوریه، دارالارشاد.
- سمرقندی، محمد بن احمد (۱۴۱۴ق)، *تحفه الفقهاء*، چ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۲۰ق)، *ماوراء الفقه*، بیروت، دارالأضواء.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (بی تا)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، چ پنجم، قم، انتشارات اسلامی.
- طباطبائی حائری، سیدعلی بن محمد (۱۴۱۸ق)، *ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل*، قم، مؤسسه آل‌البیته.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چ سوم، تهران، ناصرخسرو.
- طبری، ابوالحسن علی بن محمد (۱۴۰۵ق)، *احکام القرآن*، چ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- طرابلسی، قاضی عبدالعزیز (۱۴۰۶ق)، *المهذب*، قم، انتشارات اسلامی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، *الخلاص*، قم، انتشارات اسلامی.
- _____ (۱۳۸۷)، *المبسوط فی فقه امامیه*، چ سوم، تهران، المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.
- طیب، سیدعبدالحسین (۱۳۷۸)، *طیب البیان فی تفسیر القرآن*، چ دوم، تهران، اسلام.
- عاملی، زین‌الدین (۱۳۶۵)، *مسالك الأفهام الى آیات الأحکام*، چ دوم، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
- عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (۱۴۱۰ق)، *اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیة*، بیروت، الدار الإسلامیة.
- _____ (۱۴۱۷ق)، *الدروس الشرعیة فی فقه امامیه*، چ دوم، قم، انتشارات اسلامی.
- عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۴۲۱ق)، *فقه سیاسی*، چ چهارم، تهران، امیرکبیر.
- قرشی، سیدعلی اکبر (۱۴۱۲ق)، *قاموس قرآن*، چ ششم، تهران، دارالکتب الإسلامیة.

قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۷)، *تفسیر قمی*، چ چهارم، قم، دارالکتاب.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، چ چهارم، تهران، دارالکتب الإسلامیة.

مرعشی، سیدمحمدحسن (۱۳۷۳)، *دیدگاه‌های نو در حقوق کیفر اسلام*، تهران، میزان.

مغربی، نعمان بن محمد (۱۳۸۵)، *دعائم الإسلام*، چ دوم، قم، مؤسسه آل‌البیته.

مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۴ق)، *تفسیر الکاشف*، تهران، دارالکتب الإسلامیة.

مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۷۴)، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الإسلامیة.

منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹ق)، *مبانی فقهی حکومت اسلامی*، ترجمه محمود صلواتی و ابوالفضل شکوری، قم، کیهان.

نجفی، جعفر بن خضر مالکی (۱۴۲۲ق)، *کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، چ هفتم، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

نوری طبرسی، میرزاحسین (۱۴۰۸ق)، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم، مؤسسه آل‌البیته (ع).

بحرانی، محمد (بی تا)، *اسس النظام سیاسی عند الامیة*، بی جا، بی تا.

کاظمی، (بی تا)، *مسالك الافهام*، بی جا، بی تا.

کاظمی جواد بن سعید (۱۳۶۵)، *مسالك الافهام الى آیات الاحکام*، چ دوم، تهران، کتابفروشی مرتضوی.